توحيد و شرك و ريا

محمدباقر شريعتى سبزوارى

در مقاله گذشته تحليل كرديم كه توحيد در عبادت, همواره با طرد و نفى بت پرستى و كفر به طاغوت و توسلات شرك آلود همراه مى باشد. درباره استفاده از علل و اسباب طبيعى, علمى و معنوى, اگر معتقد باشيم اين گونه ابزارها را خدا آفريده تا افراد بشر در راه رسيدن به مقاصد خود از آن ها بهره بردارى كنند, اين نوع بهره بردارى نه تنها شرك نيست بلكه عين توحيد خواهد بود; چنان چه اگر توسل به امور معنوى مطابق كتاب و سنت باشد, شرك نمى باشد. هم چنين اگر باور داشته باشيم كه سلوك از ره گذر علل و اسباب ظاهرى, تنها راه دست يابى به حوايج و مقاصد نمى باشد بلكه در نهايت, خواست و مشيت خالقِ اسباب, تعيين كننده است; اين نيز عين توحيد است. به قول شهيد مطهرى: (فعل خدا داراى نظام است, اگر كسى بخواهد اعتنا به نظام آفرينش نداشته باشد گم راه است. به همين جهت است كه خداوند متعال گناه كاران را ارشاد فرموده است كه در خانه رسول اكرم بروند و علاوه بر اين كه خود طلب مغفرت مى كنند, از آن بزرگوار بخواهند كه براى ايشان طلب مغفرت كند.)1

بنابراين به عمل صالح و تقوا نمى توان بسنده كرد. همان گونه كه رسول اكرم در آخرين روزهاى زندگى پاكشان فرمودند: (نجات دهنده نيست جز عمل و ديگر, رحمت خدا),2 چرا كه او مقلب القلوب و سامان دهنده امور مى باشد; موسى بن عمران را در دامن فرعون پرورش مى دهد, فرعونيان را در رود نيل غرق مى سازد, تمام ترفندهاى ساحران را نقش بر آب مى كند, آتش را بر حضرت ابراهيم برد و سلام مى نمايد و….

ما به دريا حكم طوفان مى دهيم

ما به سيل و موج فرمان مى دهيم

قطره اى كز جويبارى مى رود

از پى انجام كارى مى رود

شرك و ريا

يكى از مهم ترين آفات توحيد, ريا و شرك خفى است. شرك در فرهنگ لغت به دو معنا به كار رفته است: يكى, به مفهوم همكارى و مقارنت (شركت) كه در نقطه مقابل انفرادى عمل كردن است و دوم, به معناى شىء ممتد و مستقيم است.3 اما شرك از منظر قرآن, به معناى همتا و شريك قرار دادن چيزى با خداوند متعال است و داراى انواعى است: شرك در ذات, شرك در الوهيت, شرك در ربوبيت, شرك در عبادت و….

راغب اصفهانى در مفردات القرآن مى نويسد: شرك در دين بر دو گونه است: شرك صغير و شرك عظيم. شرك كبير به معناى همتا قرار دادن براى خداوند متعال در ذات و صفات و افعال است, ولى شرك صغير يعنى غير خدا را در كارهاى خود مدنظر داشتن و اين همان شرك و رياى معروف مى باشد; به عبارت روشن تر, ريا, به معناى نشان دادن و تظاهر نمودن است و در اصطلاح, يعنى انجام دادن عمل نيك براى اين كه مردم آن را مشاهده كنند.

ريا در اسلام يعنى اين كه انگيزه اصلى فرد در عبادت و يا هر عمل نيكى, نشان دادن به مردم باشد نه تقرب و رضاى حق تعالى. آن چه براى رياكار مطرح است, برانگيختن اعجاب و تحسين بينندگان است. رياكارى و مردم فريبى, عملى است برخلاف فطرت و طبيعت و يك نوع حركت قسرى و جبرى است و دوام ندارد; به همين دليل رياكار همواره نگران و مضطراب است كه مبادا مردم از ما فى الضمير او اطلاع پيدا كنند.

رياكارى يك نوع نفاق است, زيرا عمل فرد از عقيده و انگيزه اش جدا است. چنين فردى هرگز كار خوب را براى رضاى خدا و يا علاقه به عمل پسنديده و يا به قصد خدمت به خلق انجام نمى دهد, بلكه صرفا براى مردم فريبى و جلب توجه و ستايش آنان دست به انجام اين گونه اعمال مى زند. در حديث آمده است: (من عمل لِلنّاس كان ثوابه على الناس يا زراره, كل رياءٍ شرك;4 كسى كه براى ديدن مردم كارى بكند ثوابش را بايد از آنان مطالبه نمايد. اى زراره, هر نوع رياكارى, شرك محسوب مى شود.)

ابن اوس مى گويد: به محضر حضرت رسول(ص) مشرف شدم, از مشاهده چهره گرفته او غمگين شدم. علت آن را پرسيدم. فرمود: (انّى اخافُ على اُمّتى الشرك;5 بر امتم از شرك مى ترسم). عرض كردم: مگر امت بار ديگر به شرك روى مى آورند؟ فرمود: (اما اِنّهم لايعبدون شمساً ولا قمراً ولا وثناً ولا حجراً ولكنهم يُرائونَ باعمالهم والرياء هو الشرك;6 (آگاه باش آنان خورشيد و ماه و بت و سنگ را عبادت نمى كنند, لكن در اعمال خود رياكارى مى كنند و حال آن كه ريا همان شرك است.)

ريا در هر كارى, از سيئات اخلاقى شمرده مى شود و رياكار هم چون منافق از نظر هر انسانى مطرود و منفور است. در ادبيات فارسى نيز زشتى اين عمل انعكاس دارد:

نكوسيرتى بى تكلف برون

به از نيك نامى خراب اندرون

چه دانند مردم كه در جامه كيست

نويسنده داند كه در نامه چيست

پيامبر(ص) مى فرمايد: (لاتَعمل شيئاً من الخير رياءً ولا تَدَعه حياءً;7 براى ريا و جلب توجه ديگران, هيچ عمل خيرى را انجام نده و هيچ كار خيرى را براى شرم و حيا ترك نكن.)

محبوبيت اجتماعى, شرك نيست

مؤمن به حكم فطرت و عقل مى داند كه ايمان و عمل صالح موجب محبوبيت اجتماعى مى شود و علاقه و محبت مردم باعث سرور محبوب است, ولى كارهاى نيك را براى تقرب به خدا و با خلوص نيت انجام مى دهد. اين خوشحالى و محبوبيت به دست آمده از سنخ ريا نيست, چرا كه ريا و تظاهر آن است كه محبوبيت و جلب توجه مردم, محور اصلى عمل شخص باشد. اما شخص رياكار چون مى داند راه كسب شهرت و محبوبيت در تظاهر به ايمان و عمل صالح است, از اين رو آن را انجام مى دهد. زرارة بن اعين از امام صادق پرسيد: شخصى عمل نيكى انجام مى دهد, مردم او را در اين حال مى بينند, او از مشاهده مردم خوشحال مى شود, آيا اين عمل, ريا محسوب مى گردد؟ قال(ع): لابأس, مامِن اَحدٍ اِلاّ وهو يحبّ ان يظهر له فى الناس الخير اذا لم يكن صنع ذلك لذلك;8 امام(ع) فرمود: اشكالى ندارد. هيچ انسانى نيست مگر آن كه دوست دارد كارهايش بين مردم آشكار شود, ولى مشروط بر اين كه محرك در عمل و هدف اصلى او, مطلع شدن مردم نباشد.)

در هر صورت, ريا و شرك با توحيد منافات دارد. انسان موحد كه خلاق جهان را يكتا و بى همتا در ذات و صفات مى داند و به يكتاپرستى در بعد علم و عمل ايمان دارد, بايد همواره اعمالش را به قصد تقرب معنوى انجام دهد.

شرك از منظر قرآن

آيات قرآن هرگونه ريا و شرك را مانع قرب به خدا مى داند: (انما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربّه فليَعمل عملا صالحاً ولايشرك بعبادة ربّه احداً).9 اين آيه, گذشته از منحصر ساختن (الهه ها) در اله واحد, مى خواهد بفهماند كه از بعد اعتقادى, تنها عامل مؤثر در عالم هستى, خداى يگانه و بى همتا است; بنابراين هركس لقاى پروردگارش را طالب باشد, بايد عمل خالص و شايسته انجام داده و احدى را در عبادت و پرستش خدا شريك و انباز قرار ندهد.

اين آيه پس از نفى عبوديت و الوهيت از غير خدا, به شرك خفى كه همان ريا باشد, اشاره كرده و مى گويد: لقاى الهى, عمل خالص و دورى از هر نوع شرك خفى و رياكارى است.

در آيه اى ديگر, شرك به خدا را افترا و گناه عظيم مى شمارد: (ومن يشرك بالله فقد افترى اثماً عظيماً;10 هركس براى خدا شريك و انبازى معتقد باشد, بى شك دروغى ساخته و گناهى بزرگ مرتكب شده است). مگر اين كه قبل از مرگ توبه و با عمل صالح و اشك و آه, گذشته خود را جبران كند. در غير اين صورت, گرفتار عذاب ابدى مى شود.

در برخى آيات, شرك را گمراهى عميق تلقى كرده است; آن جا كه مى فرمايد: (ومن يشرك بالله فقد ضل ضلالاً بعيداً).11

توحيد از نظر علم و عمل بايد انسان را به مقام اخلاص برساند. كمال توحيد, اخلاص است. از اين رو انسان بايد به خودسازى و تزكيه نفس همت گمارد تا به مرتبه اخلاص, كه روح دين است, برسد. قرآن مى گويد: (وما امروا اِلاّ ليَعبدوا الله مخلصين له الدين).12 اخلاص نسبت به حق تعالى, خالص كردن باطن از ديدن غير خدا, يا چيزى را در عرض او قرار دادن و تنزيه ذات و صفات از كليه كاستى ها است. انسان موحد به جايى مى رسد كه صفات زايد بر ذات را مشاهده نمى كند و در نتيجه گرفتار شرك در صفات ذاتى نيز نمى شود, چون صفات خدا عين ذات او است. موحد بايد خدا را از هرگونه نقص و عجز و عيب و محدوديت منزه بداند.

امام على(ع) مى فرمايد: (و كمال توحيده الاخلاص له13). صرف نظر از مفاهيم حكيمانه كه شارحان نهج البلاغه يادآورى كرده اند, ممكن است كلام مولا على(ع) اين مفهوم را نيز برساند كه كمال توحيد, يكتا دانستن و خالص سازى زمينه هاى فكرى, فرهنگى و اجتماعى براى حاكميت يگانه خدا است; يعنى موحدان, محيط و جامعه را به گونه اى آماده سازند كه جز قانون خدا هيچ قانون و فرهنگى نتواند بر مردم حكومت كند, چرا كه افراد جامعه بايد با عبوديت حق تعالى خالص گردند و ناخالصى هاى درونى و برونى را از صفحه جان و عرصه اجتماع بزدايند و به غير خدا تعلق و دل بستگى نداشته باشند.

انسان موحد همان گونه كه از نظر اعتقادى هيچ عاملى را جز خدا در حيات مؤثر نمى داند, قلب و دل او نيز نبايد به هيچ آفريده اى بستگى و ايمان و خضوع و محبت به شكل استقلالى پيدا كند و توجه به علل و عوامل نيز از حد (اسباب ها و ابزارها) در فكر و عقيده و ايمان او تجاوز نكند. در مقابل غير خدا تذلل و خضوع و كرنش نكرده و حتى اهل و عيال و همه حوادث و اجزاى جهان را به دليل اين كه آفريده او است, دوست بدارد و زبان حالش اين باشد:

به جهان خرم از آنم كه جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم كه همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر كه شاهد ساقى است

به ارادت بكشم درد كه درمان هم از اوست

هركسى كه غير خدا را در عرض خدا و در سرنوشت آينده اش مؤثر بداند, گرفتار مرتبه اى از شرك شده است, چون در اين صورت خدا را آفريدگار مطلق و سبب ساز و سبب سوز نمى داند, بلكه عوامل ديگرى را جز خدا داراى قدرت و عامل مؤثر گمان كرده و به آن دل بسته است. در حالى كه تمام كمالات و قدرت ها در انحصار ذات اقدس او مى باشد. اگر مشيت خدا تعلق نگيرد, نه پارتى مؤثر است و نه رئيس. وقتى انسان به چيزى خارج از دايره مشيت معتقد باشد ـ كه مثلاً فلان شخص مى تواند مستقلاً كارش را درست كند ـ اين هم يك نوع شرك است. اگرچه پارتى يكى از علل و اسباب كارگشايى است, ليكن اعتقاد به آن در عرض خداوند متعال, مثل اين است كه از طريق فروش هروئين به مقاصد اقتصادى برسد. با اين كه اصل معامله نامشروع است, ولى هر سببى تأثير خاص خود را دارد. چه بسا ممكن است با پارتى كارش درست شده باشد, ولى گذشته از اين كه در پرتگاه شرك سقوط كرده و ممكن است ظلم كرده و حق ديگرى را نيز پايمال نموده باشد, در قيامت بايد هردو پاسخ گو باشند. آتش به اذن الهى مى سوزاند و آب, آتش را به مشيت او خاموش مى كند و خنجر گلوى انسان را مطابق قانون كلى قطع مى كند; همه اين ها به مشيت و اذن عام الهى انجام مى گيرد.

اگر تيغ عالم بجنبد ز جاى

نبرّد رگى تا نخواهد خداى

اگر كسى غير خدا را معبود بداند و از او مدد بخواهد, نه خودش خالص شده و نه خدا را خالص ديده است. امكان ندارد موحد عاقلى خدا را حاضر و ناظر ببيند, ولى ديگرى را در عبادت با او شريك قرار دهد.

ذعلب از اميرالمؤمنين(ع) پرسيد: (هل رئيت ربّك; آيا خدا را ديده اى؟ قال لم اَعبد ربّاً لم اَرَه; خدايى را كه مشاهده نكرده باشم عبادت نكرده ام. راوى تعجب كرد. حضرت على(ع) در ادامه فرمود: (لاتَراه العيون بمشاهدة الابصار ولكن تراه القلوب بحقايق الايمان;15 خدا به چشم ظاهرى ديده نمى شود, ولى با چشم دل به وسيله ايمان راستين مشاهده مى شود.)

آفات توحيد

توحيد در عبادت كه اصلى ترين شعار تمام پيامبران الهى بوده است و پيوسته بر آن تأكيد داشته اند, همواره در معرض آفات و خطرات قرار داشته و دارد. اصولاً شرك از توحيد برخاسته; چنان چه باطل از متن حق به وجود آمده است; به همين علت باطل در قرآن به كف روى آب تشبيه شده است.

شرك و ريا از آفت هاى توحيد نظرى و عملى است كه به انواع آن اشاره مى كنيم:

ييكم: بت پرستى: از قديم ترين آفت هاى توحيد, بت پرستى در شكل مجسمه هاى سنگى, گلى, چوبى و فلزى بوده است كه به دست هنرمندان و خيال پردازان ساخته مى شده است. امروزه در ميان بتكده ها و موزه هاى مهم دنيا, مجسمه خدايان نگه دارى و در معرض عبادت يا نمايش قرار داده مى شود. خدايان ديروز بشر در قالب سنگ هاى مرمرين و فلز و چوب ساخته مى شدند كه هركدام نشان دهنده تصوير معبودهاى زمينى و آسمانى بود.

روزى از بتكده بودائيان در لندن ديدن كرديم. در آن جا جمعى از جوانان رو به يكى از بت هاى سنگى كرده بودند و مى گريستند و حوايج خود را از آن ها كه صورت انسانى داشتند, مطالبه مى كردند. خادم بتكده يك نوع بتى را كه بيشتر بت پرستان آن را وجهه اصلى قرار داده بودند, به ما نشان داد و گفت: دو سال قبل در فلان تاريخ در تمام بتكده ها به صورت معجزه آسا اين نوع بت ها شير خوردند ـ كه تصوير ويدئويى آن موجود است ـ و از آن به بعد پرستش اين نوع بت ها بيشتر شده است.

حماقت انسان عجيب است; اولاً: سنگ, شير نمى خورد و اين ادعا دروغى بيش نبود, زيرا هرچه كوشيديم خادم بتكده تصوير ويدئويى آن را ارائه نداد. وانگهى شير خوردن سنگ موجب نمى شود او را خدا بدانيم. از اين بالاتر گوساله سامرى با شگردى كه سامرى به كار برده بود, براى يك مرتبه از خود صدايى در آورد, ولى حاجت كسى را برآورده نكرد. مضافاً اين كه علت اين صدا, خاكى بود كه از زير پاى مركب جبرئيل برداشته شده بود. امروزه بالاتر از اين موارد را مخترعان مى سازند و ادعاى خدايى ندارند.

دوم: ستاره پرستى: برخى افراد سرنوشت انسان را به تحولات ستارگان مربوط مى دانستند و براى عزم و تصميم و عمل انسان نقشى قائل نبودند. آن ها صورت ستارگان را در قالب سنگ, چوب و فلز كشيده و مى پرستيدند.

سوم: پرستش انسان و فرشته: بعضى انسان ها بت ها را به شكل انسان و فرشته درآورده و عبادت مى كردند.

شايد منشأ بت پرستى بشر از طبيعت پرستى او مايه گرفته باشد. ممكن است عواملى كه در زندگى روزمره انسان ها به نحوى تأثير داشته و حوايج بشر را تأمين مى كرده است, مورد احترام و تقديس روزافزون قرار گرفته و به تدريج پرستش شده اند; مانند گاو شيرده, فيل, خورشيد و ماه. پرستش اجداد و جنيان و ارواح نيز به دليل جهل بوده است. قرآن اين نوع پرستش ها را پليد دانسته و به طور كلى محكوم مى كند و مى فرمايد: (ويعبدون من دون الله ما لايَضُرّهم ولاينفعُهم ويقولون هؤلاء يُشفعاؤنا عندالله قل اتنبّؤن الله بما لايعلم فى السموات ولا فى الارض سبحانه و تعالى عما يشركون;16 آن ها غير از خدا بت هايى را كه سود و زيانى براى آن ها نداشتند, مى پرستيدند و مى گفتند: اينان شفيعان ما در پيشگاه خدا مى باشند. بگو آيا مى خواهيد خدا را مطلع سازيد به چيزى كه در آسمان و زمين به رسم شريك نمى شناسد؟ و او از آن چه شريك قرار مى دهيد برتر و منزه مى باشد), زيرا شريك خدا بايد سنخيتى با او داشته باشد: (و اين التراب و ربّ الارباب; خاك كجا و پروردگار عالميان كجا!؟).

در آيه اى ديگر مى فرمايد: (اَلا للّه الدّين الخالص;17 دين خالص و بدون ريا مخصوص خدا است). و در ادامه مى فرمايد: (والذين اتخذوا من دونه اولياء مانعبدهم الاّ ليقربونا الى الله زلفى;18 كسانى كه غير خدا را سرپرستان انتخاب كرده اند و معتقدند كه ما براى تقرب به الله آنان را مى پرستيم, [دروغ مى گويند] و خدا بين آنان در آن چه اختلاف كرده اند داورى خواهد كرد.)

ماده و طبيعت

ماده پرستان با اصالت دادن به (ماده) و افزودن صفت (ازلى و ابدى), آن را سرچشمه هستى مى شمارند و با تعبيراتى نظير: دست قدرت طبيعت, جبر تاريخ و…, ايمان خود را به طبيعت نشان مى دهند. اينان گاهى به علوم طبيعى اصالت داده, علم را جاى گزين دين و خدا مى پندارند. اين عده نيز شبيه بت پرستانند, چرا كه به جاى بت, ماده را محور همه چيز مى دانند; ولى با اندك تأمل مى فهمند كه طبيعتِ خشن و بى شعور نمى تواند آفريدگار و مدبر جهان هستى باشد. وانگهى علم و دانش, منحصر در محسوسات و علوم طبيعى نيست, بلكه غالب نظريات علمى, تئورى ها و استنباط هايى است كه از فرضيات غيبى و ناديدنى و از ره گذر آثار و علائم, وجود آن ها را كشف و استخراج مى كنند. قانون جاذبه, نسبيت زمان, قوانين ترموديناميك, قوانين تشعشع و حتى خود الكتريستيه و الكترون و امواج بى سيم از قلمرو ديد ظاهرى خارج است و با هيچ يك از حواس ظاهرى و ابزارهاى علمى قابل لمس و درك و اندازه گيرى نيست.

علم هميشه در پى كشف پنهان ها و مجهولات است; يعنى عملاً معتقد به (غيب) است. قرآن كريم نيز هرگز منكر محصولات علمى كه با تكيه بر محسوسات و به كارگيرى حواس و متد تجربى به دست آمده, نبوده و نيست, بلكه آن ها را آيات و نشانه هاى الهى مى داند و اصرار دارد كه مردم در آيات طبيعت تفحص و تفكر كنند تا به حقايق عالى تر نايل شوند: (سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى أنفسهم حتى يتَبيَنَ لهم انه الحق).19

بت پرستى و ماده پرستى و تكيه بر عوامل مؤثرى چون سحر, جادو, ديو, جن و پرى, از نظر قرآن مطرود و محكوم است, زيرا اين عوامل نه قدرت آفرينندگى دارند و نه اختياردار سود و زيان براى خود و ديگرى هستند و نه مالك حيات و موت و بعث و نشور مى باشند و نه مى توانند دستور زندگى و راهنماى عمل و ايدئولوژى براى هواداران صادر كنند و نه از سوى خدا به عنوان شفيع و واسطه فيض معرفى شده اند. چگونه اين تفكرات مى تواند معقول و منطقى باشد؟ بدون شك آيين و قوانين و آدابى كه صاحبان منافع براى آن ها تراشيده و مى تراشند, يا مبتنى بر جهل و خرافات است و يا از روى هواى نفس و منافع شخصى مى باشد. اين آيين و قوانين, جلوه اى موقتى داشته و خلايقى را دل خوش و گروهى را اسير و ذليل مى كند. قرآن مى فرمايد: (له دعوة الحق والذين يدعون من دونه لايستجيبون لهم بشىء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين الا فى ضلال;20 دعوت به راستى و درستى از آن او است و كسانى كه چيزهاى ديگرى را خدا مى خوانند و طلب حاجت مى كنند, به هيچ وجه جواب گوى ايشان [و برآورنده حوايج آنان] نيستند. عمل آنان مانند شخص [تشنه اى است] كه دو دستش را به سوى آب دراز كرده باشد تا [خودِ آب در دست و سپس] در دهانش قرار گيرد, در حالى كه چنين چيزى امكان ندارد. درخواست و طلب كافران, جز گمراهى و اتخاذ راه ضلالت چيزى نيست.)

انسانى كه مختار و متحير است, معمولاً مى خواهد به كمال مطلوب برسد, ولى بدون هدف صحيح و معبود ايده آل نمى تواند به مقصد برسد. و معبود كسى است كه راه و چاه و هدايت و ضلالت را نشان مى دهد و به آدمى مدد مى رساند و مى تواند او را از گزند حوادث حفظ كند. اعراض از خداى احد و واحد و سرخوردگى از پرستش مظاهر طبيعت, باعث شده كه يك سلسله خدايان جانشين و يا شريك براى بشر به ارمغان آورد. در واقع اينان از چاله نجات يافته و در چاه سقوط كرده اند, چرا كه انسان در هيچ مقطعى از تاريخ بدون معبود نبوده و نمى تواند باشد. منتها هركس به فراخور فرهنگ و عقايد و آداب اجتماعى خود براى خود خدايى ساخته و پرستيده است. امروزه در كشور نپال عده اى از ساكنان آن, دختر نابالغى را مى پرستند. مسلك بابائيسم در هندوستان در حقيقت خضوع و پرستش رياضت كشى است كه پيروان زيادى هم دارد.

زيان ها و خطرات شرك

قرآن كريم به زيان هاى شرك و فلسفه توحيد اشاره كرده است, كه به چند نمونه اشاره مى كنيم.

1. ذلت و خوارى: (ولاتجعل مع الله الهاً آخر; در برابر خداى يگانه, اله و معبود ديگرى قرار مده). در ادامه به بيان مرگ بار شرك پرداخته و مى فرمايد: (فتقعد مذموما مخذولاً;21 اگر شريكى براى او قائل شوى به ذلت و شكست و خوارى گرفتار خواهى شد.)

از اين آيه استفاده مى شود كه شرك, مايه ضعف و ناتوانى و ذلت و زبونى است; چنان چه توحيد, عامل قيام و حركت و سرافرازى است. شرك مايه مذمت و نكوهش است, زيرا مشركان با بت پرستى, عقل خويش را مى كشند و به چيزهايى روى مى آورند كه عقل آن را توبيخ و ملامت مى كند. اصولاً انحراف از فطرت و منطق عقل, كفرانى روشن در برابر نعمت هاى الهى است. هم چنين شرك باعث مى شود كه خداوند بشر را به معبودش واگذار كند و دست حمايت و عنايت را از سر او بردارد و در نتيجه خوار و ذليل گردد.

2. تكيه بر منطق بى بنياد: (مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كَمَثل العنكبوت اتخذت بيتاً و انّ اَوهَنَ البيوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون).22 قرآن در اين آيه, مشركان را به عنكبوت تشبيه كرده است كه از لعاب دهان سست ترين خانه را مى سازند و آن را تكيه گاه خويش قرار مى دهند, در صورتى كه يك باد كافى است تا آن خانه را ويران كند. مشركان نيز در عقايد دينى به سست ترين منطق و خرافى ترين اعتقاد روى مى آورند. توسل به فال قهوه, كتاب حافظ و يا فال نخود و رفتن دنبال دعانويس و سحر و جادو و احضار جن و روح, در مجالس روشن فكران لاابالى بيشتر است تا موحدان روشن انديش.

3.اتخاذ معبودهاى ضعيف و ناتوان: (يا ايها الناس ضُرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعونَ من دون الله لن يَخلقوا ذُباباً ولو اجتمعوا له;23 اى مردم, مثلى زده مى شود, بشنويد و دقت كنيد; تحقيقاً كسانى كه غير خدا را مى خوانند, هرگز نمى توانند مگسى بيافرينند, اگرچه براى اين امر با هم اجتماع كنند). اين آيه بيان گر اين است كه بشر و قدرت هاى غيبى اين عالم هرگز نمى توانند مگسى را خلق كنند كه حامل شعور و تشخيص و حيات باشد. بشر مى تواند سفينه فضايى بسازد, هواپيما اختراع كند, ليكن از ساختن موجود ضعيفى به نام مگس ناتوان است.

قرآن در ادامه آيه مى فرمايد: (و اِن يَسلبهم الذباب شيئاً لايسنقذوه منه;24 اگر مگس چيزى را از آن ها بربايد نمى توانند آن را باز پس گيرند.)

اين ماجرا بيان گر ضعف معبودها و از همه بدتر ضعف منطق بت پرستان است; يعنى بنگريد چگونه معبودها زير هجمه هاى مگس ها واقع شده و توان دفاع از خود را ندارند. آيا اين گونه معبودهاى بى ارزش و بى عرضه قابل پرستش و احترام اند. تمام اين بدبختى ها به دليل اين است كه: (ما قدروالله حق قدره;25 آن ها خدا را به ميزانى كه بايد بشناسند, نشناختند) و نمى دانند كه: (ان الله لقوى عزيز; بى گمان خدا هرآينه قوى و پيروز است). اگر نازى كند, از هم فرو ريزند قالب ها.

اين آيه خطاب به تمام خلق جهان است و نه فقط بت پرستان عصر جاهليت, بلكه نفى همه معبودها است. مقام پرستان بايد بدانند كه هيچ پست و مقامى نمى تواند آن ها را از حوادث حفظ كند, بلكه گاهى همان مقام و ثروت باعث قتلشان مى شود. متملقان و چابلوسان بدانند اگر خدا نخواهد هيچ قدرتى نمى تواند آنان را نگه دارد. پول پرستان بدانند كه مال و منال نمى تواند آنان را از مرگ نجات دهد, بلكه گاهى باعث مرگ زودرس آن ها مى شود. پس بهتر است به معبودى كه داراى قدرت لايتناهى و عزت و پيروزى ابدى است, روى آوريم. خدايى كه هم مگس و پشه را خلق كرده و هم فيل و كرگدن را و هم انسان و جهان را.

4. حبط اعمال: (ولقد اوحِى اليك والى الذين من قبلك لئن اشركتَ ليحبطَنَّ عملك ولتكونَنَّ من الخاسرين;26 تحقيقاً به تو و پيامبران قبل از تو وحى فرستاديم كه اگر شرك ورزيدى, قطعاً و بدون ترديد عملت حبط و باطل مى شود و هرآينه از زيان كاران خواهى بود.)

حبط اعمال يعنى محو آثار و پاداش عمل, چرا كه شرط قبولى اعمال, توحيد است و بدون اعتقاد به آن, هيچ عملى پذيرفته نيست. نماز در واقع تثبيت عملى و اعتقادى اين اصل است. در نماز مى گوييم: حمد و ستايش مخصوص الله ربّ العالمين است. هم او, روزى دهنده و بخشايش گر است و بس. تنها تو را مى پرستيم و فقط از تو كمك مى جوييم. توحيد در ستايش و ربوبيت, توحيد در رازقيت و بخشندگى, توحيد در عبادت و مالكيت و توحيد در دين و ديانت و نفى همه معبودها و راه هاى گمراهى, در اين سوره منعكس مى باشد.

حديثى از پيامبر(ص) نقل شده كه فرمود: (ان الله تعالى يحاسب كل خلق الا من اشرك بالله فانه لايحاسب ويؤمر به الى النار;27 خداوند منان به حساب تمام بندگانش رسيدگى مى كند جز آنانى كه به خدا شرك ورزيده اند; پس او را بدون حسابرسى به آتش مى افكند.)

5. تباهى جهان: (ما اتخذالله من وَلد وما كان معه من اله اذاً لَذَهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون;28 خدا هرگز فرزندى براى خود انتخاب نكرده است و هيچ معبودى با او نيست. اگر چنين مى بود, هر خدايى در پى تدبير و اداره مخلوق خود بود و بعضى بر بعضى ديگر برترى مى جستند [در نتيجه جهان تباه مى شد] منزه است خداوند متعال از توصيفى كه مشركان از او دارند.)

از اين آيه به خوبى روشن مى شود كه خداوند كسى را به فرزندى انتخاب نكرده است كه مردم با پرستيدن پسر خوانده خدا به مقاصد و حوايج خود برسند. معبودى نيز در عرض خدا قرار ندارد تا مستقلاً كارساز باشد و يا به واسطه شفيع, حاجت دهنده و آمرزش گر باشد, بلكه بنده خدا بدون واسطه بايد با خدا سخن بگويد و او را عبادت كند. اگر معبودهايى در كنار خدا مى بود, بدون شك هركدام به دنبال اداره مخلوق خود بودند و در نتيجه نظام هستى از هم مى پاشيد; در صورتى كه وحدت و هم آهنگى نظام, دليل روشنى بر وحدت معبود و خالق است. خدا نه پسرخوانده دارد و نه اطرافيانى. او تنهاى تنها است: (وحده لاشريك له).

بشر چون خدا را به درستى نشناخته بساط الهى را هم چون قدرت مندان زمينى پنداشته است, از اين رو به دنبال پيدا كردن پارتى و شفيع مى گردد; چنان چه درباريان و اطرافيانِ صاحبان قدرت مى توانند حوايج مراجعه كنندگان را برطرف كنند, چرا كه هركدام اداره كننده بخشى از قدرت هستند.

تكامل و رهايى از اسارت

انسان هنگامى كه در جاده تكامل علمى و عقلانى قدم گذاشت, خود را از يك سلسله اسارت ها آزاد كرد و فهميد ماه, خدا نيست و كوه, گاو و جن و پرى نمى تواند معبودش باشد. از اين رو بدون دغدغه اعماق كوه ها را شكافت و به معادن دست يازيد. لونا را به كره ماه فرستاد و از نيم رخ تاريك ماه عكس بردارى كرد, گاوها را كشت تا خود را از گرسنگى نجات دهد; ليكن علل و عوامل درونى و بيرونى و به ويژه اعراض از مكتب انبيا نمى گذارد حتى بشر متكامل, از اسارت كامل خدايان قلابى نجات پيدا كند; از اين رو در اولين گام پس از آزادى از اسارتِ مظاهر طبيعت و خدايان مصنوعى, به دنياپرستى و پرستش مقام, شهرت و مال رو آورد; به تعبير ديگر دنيا را معبود خويش قرار داد. البته زندگى مادى در حدّ اعتدال و عقلانيت, الزامى و طبيعى است. قرآن مى فرمايد: (وما جعلناهم جسداً لايأكلون الطعام وما كانوا خالدين;29 ما آن ها را جسد و مجسمه اى كه از خوردن طعام بى نياز باشند, قرار نداده ايم). زندگى معمولى كه منشأ توليدمثل و بقاى نوع است, از مشتركات انسان و موجودات زنده است; ليكن تمركز و تمتع در حد افراط, هدف قرار دادن كام يابى و لذت جويى و جاه و مقام و ثروت و قدرت, انسان را به لذت پرستى و مقام پرستى مى كشاند. دنياپرستى همواره در برابر حيات اخروى قرار دارد. قرآن مى فرمايد: (وما هذه الحيوة الدنيا الا لهو ولعب وانّ الدار الاخره لهى الحيوان لو كانوا يعلمون;30 اين زندگى دنيايى جز لهو و بازيچه چيزى نيست و حيات اخروى, حيات واقعى و سراى زندگانى است, اگر بدانند.)

پى نوشت ها:

1 ـ عدل الهى (انتشارات اسلامى, پاييز 1361) ص256.

2 ـ همان, ص257.

3 ـ مقائيس اللغه, ماده شرك.

4 ـ اصول كافى, ج2, باب ريا, حديث14.

5 و6 ـ مجموعه ورام, ج2, ص233.

7 ـ تحف العقول, ص58.

8 ـ اصول كافى, ج2, ص297.

9 ـ كهف(18) آيه 110.

10 ـ نساء(4) آيه48.

11 ـ همان, آيه 116.

12 ـ بينه(98) آيه5.

13 ـ نهج البلاغه, خطبه 1.

14 ـ البته خواستن و نخواستن خداوند حكيم براساس حكمت و قانون است.

15 ـ توحيد صدوق, ص304.

16 ـ يونس(10) آيه18.

17 ـ زمر(39) آيه2.

18 ـ همان, آيه 39.

19 ـ فرقان(25) آيه3.

20 ـ رعد(13) آيه14.

21 ـ اسراء(17) آيه22.

22 ـ عنكبوت(29) آيه41.

23 ـ حج(22) آيه73.

24 ـ همان.

25 ـ انعام(6) آيه91.

26 ـ زمر(39) آيه65.

27 ـ تفسير نورالثقلين, ج4, ص497.

28 ـ مؤمنون(23) آيه91.

29 ـ انبياء(21) آيه8.

30 ـ عنكبوت(29) آيه64.